



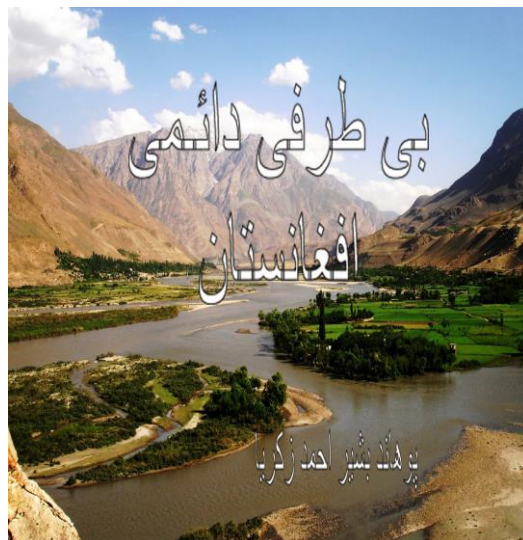
<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۲/۱۱

داکتر بشیر احمد زکریا

بی طرفی دائمی افغانستان : رساله تحقیقی



پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه : رحمت آریا

قسمت چهارم

تأریخ مختصر «بی طرفی» افغانستان

« اگر رهبران افغان دیپلوماتهای ماهر و سلحشوران دلیر نمی بودند، دامنه افغانستان مستقل خیلی سابق برجیده میشد »^[۱]. بدون اینکه اینجا بر تأریخ غنامند باستان افغانستان توقف کنم، لازم است الکسندر کبیر را بیاد آریم که با داشتن نیرومند ترین ماشین پیشرفته نظامی خود بزرگترین امپراتوری عصر خود را ایجاد کرده بود ولی با چه سرنوشتی در این کشور مواجه شد. «فرانک ل. هولت *Frank L. Holt*» در کتاب خود در چاپ اول سال ۲۰۰۵ و چاپ دوم سال ۲۰۱۲ « در سرزمین استخوانها: الکسندر کبیر در افغانستان *Into the Land of Bones; Alexander the Great in Afghanistan* » می نویسد: « سرگذشت الکسندر کبیر که از ازمه های خیلی باستان تا کنون در این کشور طنین انداز است حاکی از آنست که عزم امریکا در آن سرزمین رنج انگیز به سختی در بوتۀ آزمون قرار خواهد گرفت، هفده سال سپری شد، ولی جنگ تا کنون پایان نیافته است. « پروفیسر هولت لشکر کشی الکسندر به افغانستان، و جنگهای اول و دوم انگلو – افغان طی سالهای ۱۸۳۸ و ۱۸۷۸م، جنگ شوروی طی سالیان ۱۹۷۹ – ۱۹۸۹م و ایالات متحده امریکا از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۷، را با هم مقایسه کرده و شباهت های محیر العقولی از اعمال تجاوزگران و شباهت عکس العمل مردم افغانستان را در برابر متجاوزین به تصویر می کشد.^[۲]

الکسندر در سال ۳۳۱ ق. م. امپراتوری هخامنشی داریوش سوم را در «گنگه میله Gaugamela» در مجاورت شهر ضحاک در (کردستان عراقی – مترجم) مغلوب کرد، بعد در صدد گرفتاری دو جنرال داریوش سوم، «بیسس *Bessus*» و «ستی برزینس *Satibarzanes*» شد و سلسله تعقیب این دو جنرال پای الکسندر را در سال ۳۲۵ ق. م. بطرف باکتریا – (افغانستان)

^۱ - Cronin, A.K. A Sustainable Approach to Afghanistan: Neutralization. Chapter ۱۳, p. ۳۷۵. Sustainable Security: Rethinking American National Security Strategy; Oxford University Press: ۴۰۷ pages. December ۲۰۱۶.

^۲ - Holt, F.L. Into the Land of Bones; Alexander the Great in Afghanistan. University of California Press Ltd. ; Berkeley, Los Angeles, London: p. XV. ۲۰۰۵-۶ and ۲۰۱۲ by The Regents of University of California.

کشانید. اگر الکسندر توانست طی دو سال، بشمول مصر، تمام شرق میانه را بصورت برق آسا تسخیر نماید ولی در برابر جنگ با اقوام باختری سه سال پی در پی در گیر ماند. جنگ طولانی با این اقوام، لشکر شکست ناپذیر الکسندر را یکسره خسته و بی رمق ساخت و حتی شخص الکسندر را بی نهایت عاجز و شکست خورده ساخت تا حدیکه بقول روایات، الکسندر در این جنگ ها عقل خود را از دست داد. طی این مدت الکسندر نزدیکترین دوست و معاون خود «فیلوتس *Philotas*» را به ظن دسیسه به قتل رساند و این قتل الکسندر را وادار ساخت تا دست به قتل یک تن دیگر یعنی کشتن جنرال بی نهایت متجرب و وفادارش «پر مینین *Parmenion*» پدر فیلوتس بزند. جالب اینکه الکسندر شخصاً عزیز ترین رفیق خود را که حیاتش را در جنگ کنار دریای «گرانیکس *Granicus River* – این دریا در شهر چناق قلعه ترکیه معاصر واقع است – مترجم» در سال ۳۳۴ ق.م. نجات داده بود به قتل رساند. این جنگ در محلی نزدیک به مخروبه های «تروی – *Troy* – اناتولیّه معاصر در ترکیه» زمانی بوقوع پیوست که یکی از شهزادگان فارسی با زدن ضربه تبر به کلاه زرهی الکسندر، وی را مدهوش ساخت و شهزاده دیگر فارسی که در عقب امپراتور بود میخواست از عقب بالای الکسندر حمله برد و سرش را از تنه اش جدا سازد که ناگهان سرباز جان فدا و شجاعش «کلیتس *Cleitus*» در یک چشم به هم زدن دست دراز شده مهاجم مسلح را از بیخ قطع نمود و الکسندر تا این دم در اثر ضربه وارده از فرط ضربه گیج بود و پس پسکی به عقب میرفت.

بعد از اینکه الکسندر در مصر در «اورکل *oracle*» «الهام گرفت» که «نعوذ بالله من ذلک –م» «مرتبه خدایی دارد» متواتر علائم «کج پنداری یا پارانویا»، توهم و تصور باطل را بخصوص طی لشکر کشی در باختریا «افغانستان» از خود متظاهر می ساخت. یکی از جنرالهای بزرگ و وریش «جانشین» الکسندر «پلوتارک *Plutarch*» محاجه «استدلال» کنان می گوید، «الکسندر کسی نبود که خسته و کسل گردد و یا از سپهسالاری و تسلیح لشکریان خود دست بکشد، شهر ها را محاصر میکرد، به دنبال سرکوبی شورش های مردم میرفت، طغیانگران را فراری می ساخت و آشوب ها را منکوب؛ دنبال سرداران خائن باکتر «بلخ»، مَرکَنده «*Maracanda*» (یعنی مزار) و سغدیه «سمرقند» چنان در تکاپو بود که تو گویی سر های «هیدرا *hydra* – مار نهه سر در اساطیر یونانی –م» را قطع کرده برود ولی این سر ها دو باره با کلفتی دوچند دوباره می روئیدند.»^[۳] طرز برخورد

^۳ - Plutarch: Symposiacs, in The Complete works of Plutarch: essays and miscellaneous. Crowell Pub. New York Vol-VI, ۱۹۰۹.

بزرگوارانه و متمدن الکسندر در رویارویی و تقابل با انبوه عظیم مشکلات، یکسره معدوم شد و جای آنرا ناکامی، غضب و کینه توزی گرفت و این حالت باعث شد که وی دست به جنایات جنگی بزند، و کودکان، زنان و پیران را بدون تفاوت یکسره سر برید و در بعضی حالت دست به نسل کشی یا جنوساید زد. الکسندر نمی توانست شکست خود را از دست «بربران وحشی» در سرزمین های بی نوا و متروک افغانستان تحمل کند. معهذاً، از الکسندر در روز های اخیر لشکر کشی اش در این کشور روایت شده است که گفته است: «من در سرزمین شیران و دلیر مردان چنان گیر مانده ام که هر قدم آن همچون چاه پولادین است و جلو سربازانم را گرفته است. شما «یونانیان» تنها یک فرزند به این دنیا آورده اید ولی در این سرزمین هر فرد آن خود را الکسندر خطاب میکند.»^[۴]

فرانک ل. هولت در کتاب خود ... «الکسندر کبیر در افغانستان» می پذیرد که «جنگهای تحمیل شده در افغانستان... مانند جنگهای الکسندر، برتانویها، اتحاد شوروی و حالا ایالات متحده امریکا چنان علائم بارز و برجسته دارند که شگون آن در آینده خوب نه خواهد بود.»^[۵] نامبرده استدلال کنان می گوید: باوجودیکه دامنه این تجاوزات در اوائل خوب پیش میروید ولی «هیچ ابر قدرتی نه توانسته است تا بدیل عملی و انجام شدنی ای را دریابد تا بتوان آنرا نسخه درمانگر به فرو ریخته ها در افغانستان قلمداد کرد.

تخمین زمان و منابع برای تسخیر و کنترل منطقه

۱. تمام تخمین ها را دوچند ساختن

۲. تکرار نظر به ضرورت

پروفسور هولت به دوام استدلال خود افزوده میگوید «.... زمانیکه پای شان در باتلاق گیر آمد و به حالتی رسیدند که دگر بُردی ندارند، کوشش نموده اند تا تلفات شانرا از طریق یکی از دوی ستراتیژی خروجی ذیل متوقف سازند:

^۴ - Historiae Alexandri Magni (Histories of Alexander the Great) Book by Quintus Curtius Rufus, ۲۰۰۵.

^۵ - Holt, Frank L. Into the Land of Bones, Alexander The Great In Afghanistan. Forward by Peter Green; University of California Press; Berkley, Los Angeles, London: pp. ۱۸-۱۹. ۲۰۱۲.

۱. عقب نشینی توأم با تلفات سرسام آور، درست همان کاری را که «الکسندر – نویسنده»، برتانوی ها و شوری ها کردند

۲. جابجا ساختن دائم العمر لشکر اشغالگر در منطقه، همچنانیکه الکسندر کرد.

پروفسور هولت به ادامه در جای دگر کتابش می افزاید، «امروز ما در جایی قرار داریم ... که شورویها در سال ۱۹۸۰م، برتانوی ها در سال ۱۸۳۹م و ۱۸۷۹ م و یونانیان و مقدونیان در ۳۲۹ ق.م قرار داشتند.» جالب اینکه موصوف در جای دیگر اضافه میکند که روسها با توجه به تجارب جمع آوری شده ۳۰۰ ساله شان... شورویها «... برای اشغال مؤفقانه قلمرو های مسلمانان و سرکوبی مقاومت محلی پیش شرط های ذیل را من حیث صریحاً معین ساخته بودند :

۱. انزوای مؤثرانه منطقه

۲. از بین بردن رهبری محلی و بخصوص از بین بردن توانایی شان در بدست آوردن اتحاد و اتفاق

۳. نابودی حمایت مردمی بخاطر جلوگیری از هر گونه مقاومت، از طریق انهدام زیربنا های محلی، اجتماعی و اقتصادی.^[۶]»

الکسندر در سال ۲۸۷ ق.م به سن سی و شش « شاید ۳۳ » سالگی خسته و بی رمق شده بود، از فرط دیوانگی اعتماد خود را بالای خود «مقدونی ها و یونانی های» از دست داده بود، وی دامنه عقب نشینی را از طریق بازگشت از راه ساحل بلوچستان و فارس کوتاه ساخت و به بابلون رسید و مرگش به لشکر کشی ویرانگر و مردم آزارش نقطه پایان گذاشت.

الکسندر کبیر که دیگر دلمرده و خسته شده بود میخواست به مأمن خود مقدونیه برگردد. در قصر « نبوکد نزر دوم Nebuchadnezzar II » در بابلین بود که آمادگی برای بازگشت بوطن را می گرفت، وی با آدمیرال نیروی بحری خود «نیرکس Nearchus » سرگرم صحبت بود و می گفت چطور میتوان افریقا و آسیا را در یک تمدن کثیرالنژاد و کثیر فرهنگ باهم مدغم ساخت. طبق روایت «دایا دورس Diadorus » الکسندر بعد از نوشیدن مشروب غیر مخلوط مریض شد تا حدیکه از سخن

^۶ - Ditto. Holt, Frank, L. p. ۱۰۶. ۲۰۱۲

گفتن بازماند. سربازانش بلاد رنگ در باره مرگش متوحش شدند، بنا براین برایشان اجازه داده شد تا در یک قطار ایستاده شوند و یکایک از پیش روی وی بگذرند و الکسندر خموشانه به آنان دست و دایع بالا میکرد.

مرگ الکسندر:

بعد از این مدت، الکسندر تا چهارده روز دیگر از ناتوانی و ضعف جسمی رنج کشید و بتاریخ دهم و یا یازدهم جون سال ۳۲۳ ق.م در میان انبوه از عذاب و درد جانکاه چشم از جهان پوشید. در فلم مستند بی بی سی منتشره سال ۲۰۰۳، علائم و نشانه ها و عامل مرگ تدریجی الکسندر بوسیله «داکتر لیو شیب *Dr Leo Schep*» تشخیص و گفته شده که عامل مرگ الکسندر از اثر زهر یک نبات، خربق ابیض یا سفید (وراترم البم *Veratrum Album*)، بوده است؛ بی بی سی این نظر او را بعد از آنکه تحقیق وی در ژورنال طبی زهر شناسی تاکسیولوژی در سال ۲۰۱۴م چاپ شد ارائه کرده است. این نظر درست در مطابقت با همان روایاتی است که اشاره به جنرال «انتی پتر *Antipater*» منحیث سردسته دسیسه علیه الکسندر دارد. انتی پتر با مادر الکسندر اولمپپاس «*Olympias*» امپراتیرس مقدونیه، برخورد لفظی کرده بود که سرانجام منجر به برطرفی وی از مقام نائب السلطنه مقدونیه شد. بعد از آن مادر الکسندر اولمپپاس برادر ناسکه الکسندر، «فیلیپ ارهیدایوس *Phillip Arrhidaeus*» را به قتل رساند و پسان ها فرزند الکسندر و روبانه / رخشانه الکسندر چهارم را که وارث سلطنت بود با مادرش یکجا در ۳۱۱ ق.م به قتل رساند. قبل از انقسام و از پا در آمدن جهان هلنیستی به چهار پارچه قدرت، «مدعیان جانشینی» «دایادوخوی *Diadochi*» با هم به نزاع پرداختند، این چهار پارچه انقسام جهان هلنیستی عبارت بودند از: سلطنت «مصر» به بطلیموس، سلطنت آسیای مرکزی

و بین النهرین به خانواده سلوکی Selucid، -اناتولی به خانواده اتالید Attalid و مقدونیه به خانواده سلطنتی التیغون «مترجم» یا انتیگونیة Antigoniđ رسید.^[۷]



الکسندر کبیر بر بالین مرگ در بابلیون

بعد از الکسندر- امپراتوری گریکو باختری:

جنرال «سلوکس Seleucus» برجسته ترین «سپهسالار سواره نظام» الکسندر، سلطنت خود را در سال ۳۱۲ ق.م. در بابلیون برقرار و خود را اولین امپراتور، امپراتوری سلوکی اعلان نمود؛ موصوف با بیرحمی و سنگدلی تمام پهنه سلطنت خود را توسعه بخشید و اناتولیة مرکزی، فارس، «لونت Levant یا سوریه امروزی»، بین النهرین، افغانستان و ترکمنستان معاصر را ضمیمه سلطنت خود ساخت. احفاد سلوکس بر سلطنت گریکو باختریک تا ۲۷۵ سال حکمروایی کردند و سلسله حکمروایی شان در سال ۶۳ ق.م زمانی به پایان رسید که امپراتور خاندان موریای، چندراگوپتا Chandragupta پذیرفت که یکی از شاهدخت های سلوکس را به عنوان «عروس خود از بابلیون» خواهد گرفت؛ این یکی از «قرار داد های ازدواج» بشکل حدسی یا فرضی میان امپراتوری های سلوکی و چندراگوپتای موریایی بود. سلطنت گریکو باختریک به مثابه یک سلطنت هلنیستی در انتهای سرحد شرقی دنیای شناخته شده موقعیت داشت و تماسهای نزدیک با بهارتی های «هندوستان»،

^۷ - Tanner, Stephen. Afghanistan; A Military History from Alexander the Great to the War Against Taliban. Da Capo press/Perseus Books Group; ۲۰۰۲ and revision ۲۰۰۹: Chapter "The Mongols". P. ۵۴

همسایگان کوچی و چینیایی ها داشت که این ادعا از ترویج مال التجاره خیلی عالی و مسکوکات شان هویدا است. هنر شان یکی از عالیترین و ظریفترین هنر های عصر خود بود چنانچه مجسمه های یافت شده در «اوسبتوره Ostbora» (آی خانم معاصر در افغانستان) مصداق صادق بر مدعای فوق است. اصالت و زیبایی این هنر با از بین رفتن آخرین سلطان گریگو باختریک از بین نرفت بلکه تداوم آن در دوره های جانشینان «یوژی Yuezhei» و کوشانی آنها بوضوح مشهود است.

آشوکا Ashoka نواسه بنیاد گذار خانواده سلطنتی موریای چندراگوپتا، دین بودایی را در غرب، از افغانستان معاصر گرفته تا شرق یعنی بنگله دیش اشاعه نمود. طبق روایات، زمانیکه آشوکا بالای «کالینگا Kalinga»، که یک سلطنت دیموکراتیک بود و بر استقلالیت خود افتخار می ورزید، حمله کرد چنان جنگ بی امان را آتش زد که طی آن یکصد هزار عسکر و افراد ملکی کشته شدند و یکصد و پنجاه هزار دیگر از آن منطقه بالاجبار اخراج شدند. یکروز بعد از ختم جنگ، آشوکا در هوای گردش به شهر مخروب شد، آشوکا به جز از ویرانی، خانه های سوخته و به هزاران هزار جسد بی دست و پای سپاهیان چیز دیگری نه دید. دیدن این صحنه سببیت انتقام گرایانه انسان علیه انسان آشوکای جنگ طلب و جنگ گستر را مبدل به امپراتور صلح پسند و باگذشت و حامی نیرومند دین بودایی ساخت. با این همه، «دهرما - قانون آئین هندو و بودایی - مترجم» که بوسیله آشوکا تکثیر شد، قرار ادعای «باشام Basham» اساساً آئین بودایی نبود.^[۸] چنین به نظر میرسد که بعضاً دستبرد تأریخ نویسان در حوادث تأریخی، حواس ما را سر درگم می سازند ولی به بیان دقیق تر، فرسایش روایات از حوادث و یا اثرات صیقل داده شده تعابیر و برداشتهای جور آمده با زمان اند که اکثریت پدیده های انسانی را شکل می بخشند!

متعاقب آن، وارد دوره اسلام می شویم، بعد از رحلت حضرت رسول اکرم ص، فقط یک دسته سی هزار نفری اعراب در یک اقدام پیشگیرانه شان بالای یک لشکر مهاجم یکصد هزار نفری فارسیان که مجهز با فیلان بودند حمله آور میشوند، فارسیان قصد تهاجم به شهر قادسیه «عراق» را داشتند که در معرض تهدید قرار داشت. بعد از روز سوم جنگ، لشکر فارس که تحت قومانده رستم، نائب السلطنه امپراتور ساسانی یزگرد سوم قرار داشت تار و مار شد. رستم که زنده دستگیر شده بود قصد فرار کرد ولی سرش را از تنه اش بریدند. در اواخر قرن هفتم بود که لشکر اعراب بطرف (افغانستان) پیشرفت کرد. یک ضلع لشکر در سیستان ظاهر شد تا کندهار را اشغال کند و ضلع دیگر به طرف

^۸ - Basham, A.A., The Wonder that was India, ۱۹۵۴

تسخیر هرات و بلخ به حرکت افتاد. همزمان با رسیدن لشکر مسلمانان به بلخ، آنها شهر بلخ را با زیبایی و داشتن قلعه بزرگی به طول شش مایل دیوارهایش، ام البلاد «مادر شهر ها» نام دادند. با وجود آنکه اقوام افغان در برابر اشغال اعراب به جنگ شان ادامه دادند، ولی در قرن هشتم بود که مردم افغانستان در دوران عباسیان بطور ارادی اسلام را که دامنه آن تا بخارا و سمرقند می رسید پذیرفتند و از دوران صلح و رنسانس خرد ورزی برخوردار شدند. یکی از غلامان ترکی بنام الپتگین در برابر امرای سامانی خود در نیشاپور بدون بدست آوردن کدام مؤفقیتی دست به شورش زد. الپتگین به غزنی فرار کرد و اساس خانواده سلطنتی غزنوی را گذاشت. سومین پادشاه غزنوی، محمود بود که در سال ۹۹۸م تکیه بر اورنگ پادشاهی زد و چنان امپراتوری پرفضل و کمال را بنیان گذاشت که پهنه قلمرو آن تا اکسوس «آمو دریا»، خراسان تا اطراف بحیره کسپین Caspian می رسید. پایتخت سلطنت غزنوی، شهر غزنه در جنوب کابل به مرکز علم و ادب و هنر مبدل گشت چنانچه در همین عصر بود که فردوسی رزم نامه «شهنامه» و البیرونی دانشمند و جامع العلوم کتابش را در باب هند «تحقیق ما للهند من مقوله مقبولة فی العقل او مرئولة» نوشت، کتاب البیرونی حاکی از عرف و سنت هند است و با این کتابش منحصراً پدر هند شناسی و اولین انتروپولوژیست شناخته شده است. کیندی Kennedy می نویسد ... «تمایل او "البیرونی" عمیقاً بطرف تحقیق در پدیده های قابل رویت، در طبیعت و انسان بود. در دامنه جهان ساینس بالذات، گرایش وی به آن ساحه علوم بود که ایجاب تحلیل محاسبات دقیق ریاضیاتی را می کنند. البیرونی در خوارزم چشم به جهان گشوده است ولی افغانستان، ترکمنستان و اوزبیکستان هر کدام مدعی اند که وی منسوب به آنهاست».[۹]

پایان قسمت چهارم

^۹ - Kennedy, E.S. (۱۹۷۵-۰۶-۲۶). "The Exact Sciences". In Frye, R. N.; Fisher, William Bayne. [The Cambridge History of Iran: The period from the Arab invasion to the Saljuqs](#). Cambridge University Press. p. ۳۹۴.